

اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم

گزارش به کنگره سوم حزب کمونیست ایران

درکنگره دوم حزب کمونیست ایران، و در مقالاتی که پس از آن در نشریه کمونیست به چاپ رسید کمونیسم کارگری بعنوان جهت گیری و روشی که حزب ما باید به اراده خود برگزیند، مطرح شد. اینکه مبحث و خود عبارت کمونیسم کارگری عملا تا چه حد در تفکر و سیاست ما جا باز کرد و تا چه حد درک مشترکی از آن امروز وجود دارد، مساله ای است که در اینجا به آن نمیپردازیم. بهررو بحث کمونیسم کارگری نوعی انتخاب را در برابر ما قرار دارد. انتخابی میان کمونیست بودن، امر انقلاب کارگری را به پیش بردن و یا علی العموم رادیکال بودن در حیطه رادیکالیسم غیر پرولتری محبوس ماندن. دراین فاصله رویدادهای بسیار مهم و تاریخسازی در سطح بین المللی رخ داده است. انتخابی که در کنگره دوم از آن سخن گفتیم دیگر نه فقط برای ما بلکه برای هر بخش از کل موجودیتی که در سطح بین المللی به حق یا ناحق خود را جنبش کمونیستی مینامد، موضوعیت عینی ندارد. درآنسوی کمونیسم کارگری، درآنسوی صف انقلاب کارگران، آخرین فرجه ها و فرصتها برای باقی ماندن بعنوان یک جریان رادیکال میروند تا تماما مسدود شود. انتخابی اگر هست انتخابی میان کمونیسم کارگری و لیبرالیسم و فرمیسم سترون بورژوازی است. زمان ما، به گواهی آنچه که جهان در همین چند سال اخیر تجربه کرده است، دوره پوسیدگی و گندیدگی هرنوع رادیکالیسمی است که بخواهد بدور از کارگران، بدور از نیروی آنان و بدور از کلیت آرمان سوسیالیستی مالکیت اشتراکی و لغو کار مزدی به فکر درآید و عمل کند. آنچه در کنگره دوم بصورت فراخوانی تشویق آمیز مطرح شد امروز هشدار و اتمام حجتی تهدید کننده است.

رویدادهای چند سال گذشته در عرصه اقتصاد و سیاست بین المللی بدون شک خیره

کننده اند. مهمترین این تحولات چرخشهای اساسی است که در شوروی و، در رابطه تنگاتنگ با آن، در مناسبات قدرتهای امپریالیستی صورت گرفته و هنوز در جریان است. چرخشی که توافقات بر سر کاهش سلاحهای هسته ای و تغییر موقعیت شوروی در صحنه بین المللی جلوه هایی از آن است. تغییرات اساسی در صفوف کل بورژوازی بین المللی در قبال مساله نقش دولت در اقتصاد سرمایه داری بوقوع پیوسته است. مدلهای متنوع سرمایه داری دولتی و دخالت دولت در اقتصاد، نه فقط در اروپای شرقی، بلکه در کل جوامع صنعتی مورد تجدید نظر قرار گرفته اند.

تحولات مهمی در کانونهای بحران و کشمکش در سطح بین المللی، در آفریقا، آسیا، خاور میانه و آمریکای لاتین در شرف وقوع است. استراتژی توسعه اقتصادی دهه های ۵۰ و ۶۰ در کشورهای تحت سلطه ناکام مانده، و برای اکثر این کشورها معضل توسعه به معضل بقاء اقتصادی بدل گشته است. نه فقط "جنبشهای آزادیبخش" بلکه کشورهای که در آن یک چنین جنبش هایی به قدرت رسیده اند به یک چرخش بیسابقه بسوی غرب دست زده اند. سوسیالیسم و مارکسیسم بعنوان پوشش ایدئولوژیک مبارزه استقلال طلبانه و "ضد امپریالیستی" نفوذ خود را از دست میدهد. در اروپای غربی و آمریکای شمالی سوسیال دموکراسی و جناح چپ بورژوازی بطور کلی در بحران ایدئولوژیک و برنامه ای عمیقی غوطه ور شده اند و در جریان تجدید نظر در مبانی نگرش و روش سیاسی و اقتصادی خویش، و یک چرخش ساختاری و بنیادی به راست قرار دارند. قدرت اتحادیه های کارگری در این کشورها بشدت کاهش یافته است. بحران فرم حکومتی در کشورهای تحت سلطه، که مشخصه جهان اواخر دهه هفتاد و نیمه اول دهه هشتاد بود بتدریج در متن سازشهای رو به افزایش قدرتهای امپریالیستی رو به تخفیف نهاده است. بورژوازی در کشورهای تحت سلطه از دامنه عمل و استقلال سیاسی وسیعتری برخوردار شده است و...

هیچیک از این تحولات ابتدا بساکن نیستند. بخش مهمی از آنها حتی در سه سال قبل نیز به روشنی قابل مشاهده بودند. همه این تحولات در انکشاف سرمایه داری در دوران پس از جنگ دوم ریشه دارند و حاصل روندهای دیرپاتر و بنیادی تری هستند. اما آنچه در دوره اخیر مسجل شده است، و این اساسا به تحولات در شوروی مربوط میشود، آنست که این تغییرات در مجموعه خویش به یک موقعیت برگشت ناپذیر و کاملا جدید منجر میگرددند. ما شاهد تغییرات بنیادی در سیمای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی جهان سرمایه داری هستیم. تغییراتی که تاثیرات عمیقی بر زیست و مبارزه طبقه کارگر و بر شرایط و ملزومات مبارزه برای انقلاب کمونیستی برجای خواهند گذاشت.

دو روند تعیین‌کننده

اوضاع کنونی دو حقیقت اساسی را تاکید میکند.

۱) توسعه شگرف سرمایه‌داری در چند دهه گذشته و انقلاب عظیمی که در ظرفیتهای تولیدی جامعه به وقوع پیوسته است از یکسو و ابعاد عظیم مشقاتی که در متن همین جهان صنعتی و پیشرفته در مقیاس صدها میلیاردی به انسانهای زحمتکش و فاقد مالکیت تحمیل میشود از سوی دیگر، کمونیسم را از نظر عینی به یک راه نجات واقعی، تحقق‌پذیر و مبرم برای کل جامعه بشری بدل ساخته است.

۲) کمونیسم و سوسیالیسم بورژوائی در تمام شاخه‌ها و فرقه‌های خویش به بن‌بست رسیده است و به پایان راه خود نزدیک میشود. اما این بن‌بست و عقب‌نشینی نه در برابر سوسیالیسم رادیکال و کارگری، که در حال حاضر فاقد انسجام و قدرت اجتماعی است، بلکه در برابر تعرض جناح راست بورژوازی بین‌المللی صورت میگیرد. انحطاط و اضمحلال سوسیالیسم بورژوائی، چه در تجربه چین و شوروی و چه در سرنوشت سوسیال‌دموکراسی و کمونیسم اروپائی و خلق گرائی ضدامپریالیستی در کشورهای تحت سلطه بطور بلاواسطه نه بمعنای قدرت‌گیری سوسیالیسم کارگری بلکه به معنای انسجام سیاسی و ایدئولوژیکی بورژوازی علیه سوسیالیسم و علیه انقلاب کارگری است.

به این ترتیب هیچ‌زمان چون امروز تناقض موجود میان نیاز جامعه به تحول کمونیستی و آمادگی شرایط تولیدی برای ساختمان جامعه مبتنی بر مالکیت اشتراکی با غیبت مطلق نیروی سیاسی سازمانیافته برای ایجاد این تحول، این چنین چشمگیر و برجسته نبوده است.

توسعه غول‌آسای سرمایه‌داری در دوران پس از جنگ دوم جهانی امری نیست که نیازه اثبات داشته باشد. رشد سریع تکنیک، انقلاب الکترونیک و انفورماتیک در دهه‌های اخیر، گسترش بیسابقه کاربست روبات‌ها و سیستمهای کامپیوتریزه در تولید و توزیع گویای ابعاد کمی این توسعه است. اما واقعیت عظیمتر در گسترش مناسبات تولید سرمایه‌داری به کشورهای عقب‌مانده و مستعمرات سابق، الحاق صدها میلیون انسان به بازار کارمزدی و ادغام عوامل تولید و بازار مصرف در این کشورها در سیستم جهانی سرمایه‌داری نهفته است. این رشد و توسعه غول‌آسای سرمایه‌داری، و تغییرات اساسی‌ای که در سازمانیابی سیاسی و اقتصادی بورژوازی در مقیاس بین‌المللی ایجاد کرده است، در واقع ریشه اساسی کلیه تحولاتی است که در سطوح سیاسی و ایدئولوژیکی و در مناسبات درونی بخشهای مختلف بورژوازی بوقوع پیوسته است.

این واقعیات در تفکر چپ غیر کارگری یا کتمان میشود و در پس عبارت پردازی درباره بحران مزمن سرمایه داری در دهه های ۷۰ و ۸۰ میلادی کمرنگ میشود و یا به عاملی در اشاعه یاس در قبال دورنمای سوسیالیسم و به توجیهی برای احاله انقلاب سوسیالیستی به آینده ای دورتر تبدیل میگردد. اما از نقطه نظر انقلاب کارگری این وجود زمینه های عینی مساعدتر برای تحول سوسیالیستی را خاطر نشان میسازد. جدال کار و سرمایه امروز به عینه به نیروی پیشبرنده تحولات اجتماعی در کل جهان بدل شده است و هم اکنون مهر خود را به هر کشمکش سیاسی عصر ما کوبیده است.

رشد سرمایه داری مترادف با تقویت وزنه سیاسی کارگر در صحنه جامعه است. طبقه کارگر در مقیاس بین المللی از موقعیتی به مراتب قدرتمندتر در تولید و لاجرم بالقوه در سیاست، برخوردار شده است. این حکم شاید برای کسانی که ذهنیت چپ و اوضاع جنبش اتحادیه ای در اروپا را نقطه رجوع خود قرار میدهند و اسیر کوه نظری سوسیال دموکراسی و مارکسیسم دانشگاهی در اروپا هستند، شگفت آور بنظر برسد. به ما گوشزد میکنند که همراه با مدرنیزه شدن تولید، افول صنایع سنگین سنتی نظیر فولاد و ذغال سنگ و رشد سریع فعالیت های خدماتی، وزنه کمی پرولتاریا در کل جمعیت کاهش یافته است. اتحادیه های کارگری نفوذ و قدرت خود را از دست داده اند. جنبش کارگری تحت الشعاع جنبش صلح طلبی، محیط زیست و امثال آن قرار گرفته است. احزاب دارای پایه کارگری نظیر سوسیال دموکراسی و کمونیسم اروپائی کرسیهای پارلمانی خود را از دست میدهند و در جریان تجدید تعریف هویت اجتماعی خود و تجدید نظر در برداشتهائی هستند که سوسیالیسم را به نحوی از انحاء به طبقه کارگر مرتبط میکرد. حتی احزاب مدافع اردوگاه شوروی نیز دیگر علنا به این جهت گیری سوسیال دموکراتیک صحنه میگذارند. سیاست کارگری، سوسیالیسم کارگری و مبارزه طبقاتی- بزعم اینان- دیگر مقولات کهنه و از مد افتاده ای هستند.

شگفت آور است که اصل کشمکش میان پرولتاریا و بورژوازی و تقابل کار و سرمایه به سرمایه داری قرن نوزدهم، سرمایه داری عصر ماشین بخار، سرمایه داری محدود به معدود کشورهای اروپائی، کاریست داشته باشد ولی به جهانی که در آن سلطه سرمایه به دورافتاده ترین نقاط آفریقا و آسیا گسترش یافته است، به دنیای واحدهای غول آسای تولیدی، شرکتهای چندملیتی، به دنیائی که در آن پروسه تولید یک کالای واحد صدها کارخانه و بنگاه و میلیونها کارگر را در قاره های مختلف به یکدیگر مرتبط میکند، ارتباط خود را از دست داده باشد!

درصد کمی پرولتاریا، کارگر مزدبگیر، در تولید مدرن نه تنها کاهش نیافته بلکه

پرولتر بودن به شیوه زندگی صدها میلیون انسان در سراسر جهان بدل شده است. تمام کشمکش اجتماعی در ده سال اخیر، در همان اروپا و آمریکای صنعتی، به گواهی تاجریسم و ریگانیسم و مانتاریسم، بر سر چیزی جز افزایش بارآوری کار همان پرولتاریائی که سوسیالیسم بورژوائی زوالش را اعلام کرده است، نبوده است. در تمام کشورهای تحت سلطه پیدایش یک طبقه کارگر وسیع در دو دهه اخیر بافت اقتصادی و معادلات سیاسی سنتی در جامعه را متحول نموده است. بحرانهای سیاسی و تلاطمها و انقلابات در کشورهای نظیر برزیل، آرژانتین، کره، فیلیپین، آفریقای جنوبی و ایران در این واقعیت اساسی ریشه دارند. اینها تلاطمهای ناشی از تطبیق رونمای سیاسی سنتی این جوامع با پیدایش طبقه کارگر عظیمی است که مطالبات و انتظارات خود را با صراحت و قدرت روزافزونی اعلام میکند.

این روند عمومی رشد سرمایه داری از نقطه نظر طبقه کارگر و آرمان سوسیالیسم کارگری بیشک زمینه‌های عینی بسیار مساعدتری را ایجاد کرده است. صف پرولترها وسیعاً گسترش یافته است و هویت پرولتاریائی برای اکثریت عظیم زحمتکشان جهان بر هویت ملی، قومی و نژادی تقدم یافته است. از سوی دیگر رشد عظیم تکنیک و نیروهای تولیدی بشر، دامنه اجتماعی شدن و بین‌المللی شدن تولید و پیشرفتهای خیره‌کننده‌ای که انقلاب الکترونیکی در امر ارتباطات، اطلاعات، گردآوری و سنجش آمار و غیره بوجود آورده است، برپا داشتن جامعه سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت اشتراکی و کنترل جمعی بر وسائل تولید و پروسه کار، تولید آگاهانه بر مبنای نیازهای شهروندان، و ایجاد یک جامعه برآستی بین‌المللی بشری را به امری فورا شدنی و در دسترس بدل ساخته است.

بحران سوسیالیسم بورژوائی

با اینحال اوضاع سیاسی و ایدئولوژیکی دوره حاضر گویای دشواریهای متعددی است که بر سر راه انقلاب کارگری قرار دارد. در نظر اول میتوان از یک عقب‌گرد سیاسی و ایدئولوژیکی جدی سخن گفت که تمام جنبش سوسیالیستی عملاً موجود را در بر میگیرد. این عقب‌گرد، که در واقع خود در پیشرویهای اقتصادی سرمایه داری معاصر ریشه دارد، با ورشکستگی سیاسی و نظری کل سوسیالیسم بورژوائی مشخص میشود. ممکن است پرسیده شود که چگونه شکست سوسیالیسم بورژوائی میتواند از نقطه نظر طبقه کارگر یک عقب‌گرد و یا یک تحول منفی محسوب گردد. آیا کمونیسم کارگری،

آنگونه که در مباحثات تاکنونی معرفی شده است، خود در صدد درهم کوبیدن و به بن بست رساندن سوسیالیسم بورژوائی و شبه مارکسیستی نیست که اینچنین جنبش انقلابی کارگران را به اسارت کشیده است؟ آیا بن بست امروزی سوسیالیسم غیر پرولتری نباید بعنوان یک گام اساسی به جلو ارزیابی شود؟ بیشک هر پیشروی کمونیسم کارگری و هر ابراز وجود طبقه کارگر تحت پرچم سوسیالیسم انقلابی به معنای انزوا و کاهش نفوذ سوسیالیسم بورژوائی خواهد بود. باز بدون شک در یک دراز مدت تاریخی ناتوانی بورژوازی از دست اندازی به شعار و آرمان سوسیالیسم، امر سوسیالیسم کارگری را تسهیل میکند.

اما بطور بلافاصله، و خودبخودی، هر تضعیف و شکست سوسیالیسم غیر پرولتری الزاما با تقویت کمونیسم کارگری مترادف نیست و بویژه مورد کنونی ابا چنین نیست. مساله اساسی تحلیل شرایط و اوضاع احوال مشخصی است که در متن آن این عقب نشینی سوسیالیسم غیر پرولتری صورت گرفته است. آنچه امروز شاهد آنیم یک چرخش عمومی درمقیاس اجتماعی به راست و به بن بست رسیدن رفرمیسم شبه سوسیالیستی جناح چپ بورژوازی در برابر تحولات عینی اقتصادی، و تعرض راست جدید است. پائین تر به مشکلاتی که این عقبگرد بر سر راه کمونیسم و انقلاب کارگری قرار میدهد اشاره خواهیم کرد. اما بدوا لازم است عوامل اساسی سهیم در این بحران را باختصار مرور کنیم.

شکست مدلهای سرمایه داری دولتی

دهه هشتاد شاهد عقب نشینی و بی اعتباری اقتصادی و سیاسی مدلهای مبتنی بر دخالت گسترده دولت در اقتصاد سرمایه داری بوده است. امروز دیگر حتی جناح چپ بورژوازی در کشورهای صنعتی پیشرفته، سوسیال دموکراسی و اوروکمونیسم، از مواضع خود مبنی بر دخالت و ایفای نقش وسیع دولت در بازار سرمایه داری عقب نشسته است. گورباچفیسیم شیپور این عقب نشینی را در مهد سرمایه داری دولتی بصدا درآورده است. در کشورهای عقب مانده نیز تلاشهای بورژوازی برای رشد دادن اقتصاد ملی از طریق سرمایه داری دولتی با شکست تمام عیاری مواجه شده است. این عقب نشینی حاصل ورود سرمایه داری عصر حاضر به دوره ای است که در آن زمینه هائی که دخالت دولت در جهت محدود کردن عملکرد بازار سرمایه داری را ضروری میساخت از میان رفته و این سیاست خود به عاملی دست و پاگیر در جریان انباشت بدل شده است.

تمرکز و تراکم سرمایه و پیدایش انحصارات خود عامل اساسی است که تاریخا نقش دولت را بعنوان یک نهاد فعال اقتصادی و ابزاری برای تنظیم فعل و انفعالات اقتصادی افزایش داده است. حتی در رقابتی‌ترین اقتصادهای سرمایه‌داری دوره کنونی دولت نقش بسیار مهم و تثبیت شده‌ای دارد. تمام تعرض محافظه‌کاری جدید نیز نمیتواند و قرار نیست اوضاع را به دوران رقابت آزاد بازگرداند. آنچه از آن بعنوان شکست مدل‌های سرمایه‌داری دولتی یاد میکنیم ورشکستگی مدل‌های شبه سوسیالیستی است که میکوشیدند تا به کمک دخالت و یا برنامه‌ریزی دولتی قوانین و مکانیسم‌های بازار را مهار و هدایت نمایند. دوره کنونی شاهد پیروزی بدون تردید بازار و مدافعان آن است. در کلی‌ترین سطح سه عامل را میتوان در برجسته شدن نقش دولت در اقتصاد سرمایه‌داری در طول قرن بیستم بازشناخت:

۱- انقلاب روسیه برای دوره‌ای یک مدل موفق از اقتصاد دولتی را به نمایش گذاشت. در تمام دوران بین دو جنگ که اروپای غربی در بحران و کساد غوطه‌ور بود اقتصاد دولتی در شوروی از رشد بسیار سریعی برخوردار بود و شوروی از مقام یک کشور ضعیف درجه دوم در اروپا به یک قدرت اقتصادی و نظامی عظیم ارتقاء یافت. هرچند این تحولات تحت نام سوسیالیسم صورت میگرفت، برای کل بورژوازی و بویژه بورژوازی در کشورهای که در موقعیتی کمابیش مشابه روسیه قرار داشتند، روشن بود که روسیه مدلی از توسعه سرمایه‌داری به رهبری و ابتکار دولت را بدست میدهد. بسیاری از الگوهای برنامه‌ریزی و محاسبه اقتصادی که در اتحاد شوروی طراحی شده بود بسرعت توسط غرب جذب شد و به جزئی از علم اقتصاد بورژوائی تبدیل گشت.

۲- رکود اقتصادی بین دو جنگ، بسیج اقتصادی در طول جنگ دوم و تلاش برای بازسازی پس از جنگ در خود اروپای غربی پای دولت را وسیعا به میدان فعالیت اقتصادی کشانید. پس از جنگ دخالت دولتی صریحا بعنوان تنها راه تسریع انباشت سرمایه و رشد تئوریزه شد. جدال میان جناح‌های بورژوازی اساسا حول مساله بازار یا دولت متمرکز گردید. در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی با رشد درآمد ملی در کشورهای اروپای غربی، سرمایه‌داری دولت رفاه که متضمن افزایش قدرت دولت در قلمرو اقتصاد بود به ایدئولوژی رسمی حاکمیت تبدیل شد.

۳- از اواخر دهه ۵۰ مساله توسعه اقتصادی کشورهای عقب مانده و مستعمرات تازه استقلال یافته وسیعا در سطح بین‌المللی مطرح شد. توسعه سرمایه‌داری و بازار داخلی این کشورها و دستیابی به یک دینامیسم مستقل و ملی برای رشد اقتصادی، آرمان اقتصادی ناسیونالیسم بورژوازی رو به رشد کشورهای تحت سلطه را تشکیل میداد.

این ناسیونالیسم و دورنمای اقتصادی آن تا همین دوره اخیر ایدئولوژی مسلط بر هرنوع ترقی خواهی غیر پرولتری در کشورهای تحت سلطه بوده است و سیمای انقلابیگری و رادیکالیسم و حتی سوسیالیسم در این کشورها را ترسیم کرده است.

از همان اواخر دهه ۵۰ استراتژی معینی برای توسعه در میان روشنفکران این کشورها جا باز کرد. این استراتژی مبتنی بر تشکیل دولتهای مستقل ملی، حمایت از بازار داخلی توسط دولت و ایفای نقش مستقیم و گسترده توسط دولت در امر ایجاد زیرساختهای اقتصادی و تولیدی بوده است. نه فقط جناحهای رادیکال در این کشورها که عمدتاً تحت تاثیر الگوی توسعه در اتحاد شوروی و مدل‌های پیشنهادی آن قرار داشتند، بلکه حتی ملی‌گرایان محافظه کار نقش حیاتی دولت در توسعه اقتصادی را مورد تاکید قرار میدادند. دهه‌های ۶۰ و ۷۰ دوره آزمایش استراتژی توسعه بر مبنای برنامه ریزی دولتی و سیاست جایگزینی واردات توسط طیف وسیعی از دولتها با گرایش‌های سیاسی ناهمگون بوده است.

در کلیه این گرایش‌ها در چند سال اخیر تغییرات اساسی رخ داده است. ریشه این تغییرات را باید در انقلاب تکنیکی دهه‌های هفتاد و هشتاد جستجو کرد. در شوروی محدودیتهای سرمایه داری دولتی آشکار گردید. تاریخ عملاً نشان داد که الگوی سرمایه داری در شوروی مناسب دوره معینی در حیات جوامع سرمایه داری عقب مانده بوده است که در آن ایجاد زیرساخت اقتصادی و صنایع سنگین، بسیج نیروی کار و تولید ارزش اضافه مطلق از طریق جذب هرچه بیشتر جمعیت به عرصه کار مزدی در اولویت قرار می‌گیرد. اما با پایان یافتن ذخیره نیروی کار، با طرح ضرورت جذب تکنیک مدرن برای تولید ارزش اضافه نسبی و با افزایش تنوع نیازهای مصرفی چنین نظامی عملاً به بن بست میرسد.

اقتصاد شوروی بدنبال رکود طولانی در دوران برژنف ناگزیر به پذیرش چرخشهای اساسی در جهت آزاد گذاشتن مکانیسم بازار است تا بتواند دستاوردهای تکنولوژیکی دهه‌های اخیر را جذب کند و شکاف عظیمی را که میان کارکرد اقتصاد این کشور و اروپای غربی و آمریکا بوجود آمده است پر کند. پرسترویکا اسم رمز عقب نشینی دولت گرائی در عرصه سیاست و اقتصاد در برابر بازار در شوروی است. عقب نشینی ای که جامعه روسیه و موقعیت این کشور در صحنه بین المللی را دگرگون خواهد کرد.

در اروپای غربی بورژوازی به تلاشی عظیم برای بالا بردن بارآوری کار و بازسازی سرمایه به نفع سرمایه مولد دست زده است. قدم اول در این سیاست که به صراحت تمام در پلاتفرم جناحهای محافظه کار بیان شده و به عمل درآمده است اقدام برای محدود

کردن دخالت دولت در قلمرو اقتصاد و تقویت دامنه عمل سرمایه خصوصی و مکانیسم بازار است. علیرغم تصورات اولیه، تعرض راست جدید یک حرکت تاکتیکی و دوره‌ای نبود و محافظه‌کاری جدید قادر شد نه فقط گامهای جدی در جهت تقویت بخش خصوصی و انحلال نهادها و شیوه‌های سرمایه‌داری رفاه بردارد بلکه توانست عملاً موازنه ایدئولوژیک در کشورهای اروپائی را به نفع خود تغییر دهد. سوسیال‌دموکراسی، مبدع‌دولت رفاه و مدافع سرسخت دخالت وسیع دولت در تنظیم و کنترل فعالیت اقتصادی، نه فقط در برابر این تحولات بنیادی اقتصادی و ایدئولوژیکی قادر به مقاومت نگردید بلکه عملاً بخش مهمی از پلاتفرم جریان راست را پذیرفت.

در کشورهای تحت سلطه استراتژی توسعه مستقل به بن بست رسید. انقلاب تکنیکی در اروپا و آمریکا و ژاپن بار دیگر معضل قدیمی توسعه اقتصادی کشورهای عقب مانده یعنی مساله انتقال تکنولوژی و کمبود سرمایه را برجسته کرد. ایده‌های ناسیونالیستی مبتنی بر توسعه اقتصادی بر مبنای جایگزینی واردات و اتکاء به تکنیک‌های کاربر بومی بیحاصل از آب درآمد. شکاف میان کشورهای صنعتی با کشورهای توسعه نیافته عمیق ترشد. فقر، قحطی و بدهی به خصلت مشخصه بخش اعظم کشورهای تحت سلطه تبدیل شده است تا حدی که ناتوانی کشورهای وام‌گیرنده از پرداخت دیون خود به موسسات مالی بین‌المللی به تهدیدی برای کل سرمایه‌داری جهانی بدل شده است.

نکته قابل توجه اینجاست که کشورهای نظیر موزامبیک، آنگولا و حتی ویتنام که جنبشهای آزادی بخش و ضدامپریالیستی، با افق دولت‌گرائی اقتصادی و با حمایت شوروی در آنها بقدرت رسیده‌اند از این قاعده مستثنی نبوده‌اند. استراتژی توسعه اقتصادی ملی، چه در شکل محافظه‌کارانه و طرفدار غرب و چه در شکل رادیکال آن به شکست انجامیده است. در این میان کشورهای تازه صنعتی در شرق آسیا، که الگوی توسعه در آنها با معیارهای مکاتب ناسیونالیستی توسعه در دو دهه قبل قطعاً امپریالیستی و وابسته لقب میگرفت تجربه متفاوتی را از سر میگذرانند و از نرخ رشد بالا و مداومی برخوردار بوده‌اند. تولید صنعتی در این کشورها، که بخش خصوصی و سرمایه خارجی در آنها از آزادی عمل وسیعی برخوردار است، به سرعت گسترش یافته است و بطور قطع از دور باطل توسعه نیافتگی خارج شده‌اند. به این ترتیب همراه با ورشکستگی مدلهای قدیمی توسعه، الگوی توسعه امپریالیستی و متکی به سرمایه غربی در میان بورژوازی کشورهای تحت سلطه مقبولیت بیشتری یافته است.

با توجه به این روندها سران بورژوازی اروپا هم اکنون پیروزی بازار بر دولت را اعلام کرده‌اند. مدافعان سابق مدلهای متنوع اقتصاد دولتی عقب‌نشسته‌اند. جناح راست

بورژوازی منسجم و جناح چپ درهم ریخته و در پی بازسازی مبانی برنامه ای و سیاسی ایدئولوژیک خویش است. افق جدید جناح چپ بورژوازی هرچه باشد، از هم اکنون مسلم است که دولت و اقتصاد دولتی مکان سابق را در آن نخواهد داشت.

ابعاد ایدئولوژیک و سیاسی بحران

شکست افق اقتصاد دولتی ضربه ای مهلک بر پیکر سوسیالیسم بورژوائی زمان ما و همه شاخه ها و فرقه های آن است. تنزل دادن سوسیالیسم به اقتصاد دولتی و تلاش برای فائق آمدن به تناقضات سرمایه داری به کمک دخالت دولت در اشکال مختلف محتوای واحد کل سوسیالیسم غیر پرولتری، از رویزیونیسم روسی و تروتسکسیم تا سوسیال دموکراسی و اوروکمونیزم و مائوئیسم و خلق گرائی است. امروز این محتوای واحد است که بی اعتبار اعلام شده است. روش و دورنمایی که قرار بود رفع کننده تناقضات سرمایه داری موجود باشد خود با رشد این سرمایه داری به تناقض رسیده است و توسط رقابت و بازار به حاشیه رانده میشود.

این پیدایش یک بحران عمیق هویتی و سیاسی را برای این جریانات اجتناب ناپذیر میکند. اوضاع چین و شوروی، استیصال سوسیال دموکراسی، و اوضاع نابسامان جنبشهای آزادیبخش و دولتهای به اصطلاح رادیکال در کشورهای تحت سلطه، هم اکنون براین بحران دلالت میکنند. این سوسیالیسم قطب نمای اقتصادی خود و همراه آن کل فراخوان اجتماعی خود را از دست داده است. فاقد افق، راه حل، آلترناتیو و حتی تمایل برای قرار گرفتن در موضع قدرت است. ترقی خواهی و "انقلابی گری" این سوسیالیسم با از کف رفتن مدل اقتصاد و نظام اجتماعی متکی به دولت بیمعنا و ورشکسته شده است. این جریان حتی در مبارزه برای اصلاحات فاقد یک خط مشی و جهتگیری تعریف شده است و بناگزیر عرصه مبارزه برای قدرت سیاسی و ایجاد آلترناتیو اقتصادی را ترک میکند و به گروه فشاری برای تعدیل عملکرد سرمایه داری موجود در راستای حقوق بشر، حفظ محیط زیست و صلح تنزل مییابد. سوسیالیسم بورژوائی دیگر سوسیالیسمی فاقد آرمان اجتماعی و لاجرم فاقد فراخوان سیاسی خواهد بود. این معضل خود را به اشکال مختلف در سرنوشت احزاب اردوگاه شوروی، سوسیال دموکراسی و خلق گرائی شبه سوسیالیستی در کشورهای تحت سلطه آشکار میکند.

بحران اتحاد شوروی همانطور که گفته شد دارای یک ریشه عمیق اقتصادی است. با گورباچفیسیم دایره شکست آنچه بورژوازی در روسیه تحت عنوان "سوسیالیسم در یک

کشور» به انقلاب کارگری تحمیل کرد کاملاً تکمیل میشود. سرمایه داری دولتی در اواخر دهه بیست تحت فشار مضایق اقتصادی، بی‌افقی اقتصادی اردوی کمونیسم و فشار ناسیونالیسم روسی، به عنوان محتوای اقتصادی انقلاب پرولتری به طبقه کارگر تحمیل شد. آرمان مالکیت اشتراکی و لغو کارمزدی، این اجزاء تفکیک ناپذیر سوسیالیسم انقلابی مارکس، به ملی شدن سرمایه ها و برنامه ریزی دولتی تولید سرمایه داری تنزل یافت. این روش اقتصادی عملاً امکان داد تا روند انباشت اولیه به سرعت در روسیه به فرجام برسد و زیرساخت اقتصادی و صنعتی با شتاب ایجاد گردد. توهم به سوسیالیستی بودن نظام جدید، سازشهای الگوی موجود با آزادی عمل بیشتر کارگران طی پروسه کار، وجود منابع عظیم نیروی انسانی در روستاها و پتانسیل اقتصادی عظیم کشور پهناور روسیه امکانات رشد سریع اقتصادی را فراهم مینمود. اما با پایان این دوره از انباشت و رشد، مدل اقتصادی سرمایه داری دولتی کارآئی خود را از دست میدهد.

سرمایه داری پیشرفته مستلزم ارتقاء دائمی بارآوری کار از طریق کاربست تکنیک مدرن، گسترش تنوع تولید برای رفع نیازهای ناشی از افزایش درآمد ملی، وجود یک مکانیسم کارآمد برای توزیع محصولات، پیش‌بینی و محاسبه نیازها، افزایش مرغوبیت کالاها و جابجائی سرمایه به عرصه های سودآورتر است. در سرمایه داری مدل غربی رقابت و بازار این ملزومات را تامین میکنند. در سرمایه داری مدل شوروی "برنامه" و تصمیمات اداری بار اصلی ایفای این نقش را برعهده داشته اند. چنین سیستمی نمیتواند پاسخگوی نیازهای یک سرمایه داری پیشرفته و معضلات متنوع آن باشد. از اینرو درست در دوره ای که کشورهای سرمایه داری متکی به بازار سریعاً نتایج انقلاب تکنیکی را جذب میکنند، اقتصاد شوروی به رکود بیسابقه ای دچار میگردد. این رکود دیگر نمیتواند با اعمال فشار به طبقه کارگر، افزایش شدت کار و یا افزایش کمی عرضه نیروی کار برطرف گردد.

اقتصاد شوروی ناگزیر به یک تغییر ساختاری بنیادی در جهت آزاد گذاشتن مکانیسم بازار و لغو محدودیتهائی است که سیستم سیاسی و اداری در این کشور بر حرکت آزادانه سرمایه تحمیل کرده اند. این دیگر یک تغییر ریل اقتصادی صرف نیست. بلکه چرخشی در تمام زمینه ها، در اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی را ایجاد میکند. جریان گورباچف پرچمدار این چرخش است. ماحصل نهائی این چرخش اضمحلال سوسیالیسم اردوگاهی، نه فقط در شوروی بلکه در سطح بین‌المللی و تغییر تناسب قوا میان اردوگاههای امپریالیستی خواهد بود. بحران احزاب اردوگاهی هم اکنون اوج گرفته است. مدل اقتصادی، استراتژی سیاسی و تاکتیکهای عملی و دستگاه ایدئولوژیک این جریانات

ورشکسته اعلام شده است. تاریخ سیاسی و شعارها و شیوه هایشان یکی پس از دیگری از درون صفوف خودشان زیر سوال قرار میگیرد. اتوریته های نظری و سیاسی شان بی اعتبار میشوند. بازسازی یک اردوگاه رویزیونیستی درحالی که این جریان در مرکز خود مداوما در جریان کاهش اختلافات و تفاوت های اقتصادی و سیاسی با غرب است بسیار نامحتمل بنظر میرسد. هرچند در کوتاه مدت وجهه گورباچفیسیم در نزد لیبرالیسم بورژوائی میتواند سیر تخریب سریع احزاب اردوگاهی را کند نماید، نهایتا گریزی از این عاقبت وجود نخواهد داشت.

موقعیت سوسیال دموکراسی به وخامت جریانات طرفدار شوروی نیست. روند بازسازی ایدئولوژیک و سیاسی سوسیال دموکراسی اروپا هم اکنون در جریان است. مولفه اصلی در این روند دوری این جریان از جنبش کارگری و جنبش اتحادیه ای در جستجوی کسب پایه اجتماعی وسیعتر در میان اقشار میانه حال جامعه است. هرچند تبدیل سوسیال دموکراسی به یک جریان حکومتی در کشورهایی نظیر آلمان و انگلستان در آینده نزدیک نامحتمل بنظر میرسد، این جریان بعنوان یک اپوزیسیون قوی و عاملی برای تعدیل وجوه افراطی سیاستهای راست بورژوازی به بقاء خود ادامه خواهد داد. اما همین نیز تنها با چرخش بیشتر به راست و صراحت بخشیدن به جدائی این جریان از تمایلات و سیاستهای کارگری و سوسیالیستی همراه است.

در کشورهای تحت سلطه تحولات اخیر اثرات مهم و تعیین کننده ای بر جریانات اعتراضی و اپوزیسیونی خواهند داشت. با بی اعتباری دولت گرائی و ورشکستگی اتوپی سرمایه داری مستقل ناسیونالیسم رادیکال و پوپولیستی از هر نوع محتوای عملی خالی میشود. هم اکنون تغییر مسیر جنبشهای اعتراضی در کشورهای تحت سلطه در جهت انطباق با منافع غرب کاملا مشهود است. حرکت های قانون گرا و مسالمت جویانه، که آینده خود را در کسب امتیازاتی، عمدتا در جهت لیبرالیزه شدن روینای سیاسی و حمایت اقتصادی غرب، جستجو میکنند، جایگزین "ضد امپریالیسم" قهر آمیزی میگردند که بر جنبشهای اپوزیسیونی این کشورها در دهه های ۶۰ و ۷۰ تسلط داشت. کنار کشیدن شوروی از حمایت از مبارزات قهرآمیز ضد آمریکائی و بی آلترناتیوی بلوک شوروی از نظر اقتصادی و کمک به توسعه اقتصادی این کشورها این روند را تشدید کرده است. پوپولیسم رادیکال و سوسیالیسم خلقی در کشورهای تحت سلطه به پایان راه خود رسیده و فاقد افق و آلترناتیو سیاسی و نیروی مادی برای مبارزه است.

در مجموع دوره حاضر شاهد افول رادیکالیسم غیرکارگری و به حاشیه رانده شدن آن است. این پس رفت انعکاس مستقیم چرخشی است که در سطح پایگاه اجتماعی این

جریان‌ات رخ داده است. منافع بخش‌های مختلف بورژوازی در ارتباط تنگاتنگتری بهم بافته شده است. الگوهای اقتصادی شرق و غرب، اساساً با تسلیم اولی‌بهم نزدیک شده است. اقتصاد شوروی و بلوک او در جهت یک ادغام کامل در بازار جهانی پیش‌میرود و باین ترتیب رقابت بلوک‌های شکل‌گرفته بر مبنای تقابل این دو الگوی مختلف، جای خود را به رقابت‌های جدید ناسیونالیستی در سطح جهانی می‌سپارد که بر مبنای شکل‌گرفتن قطب‌بندی‌های جدید اقتصاد ملی، ژاپن، آلمان، اروپای غربی و کشورهای تازه‌صنعتی شده قرار می‌گیرند. بورژوازی در کشورهای تحت سلطه آینده خود را در ادغام همه‌جانبه‌تر در سرمایه‌داری بین‌المللی به رهبری آمریکا و اروپای غربی جستجو می‌کند. هژمونی مدافعان بازار تحکیم شده است. معضل افزایش بارآوری کار منافع کل بورژوازی را در تقابل با طبقه کارگر برجسته نموده است. زمینه‌های اعتراض به اشکال رادیکال و طرح‌ایده‌های رادیکال از درون خود طبقات حاکم تضعیف شده است. سوسیالیسم بورژوائی و شبه‌مارکسیسم دقیقاً به دلیل افت نفوذ تمایلات سوسیالیستی در درون اقشار اجتماعی‌ای که پایگاه آن را تشکیل می‌داده‌اند به ضعف می‌گراید. بورژوازی در کشورهای بلوک شرق، روشنفکران اروپای غربی و تحصیل‌کردگان و خرده‌بورژوازی مدرن کشورهای تحت سلطه امید خود را به مدل‌های شبه‌سوسیالیستی پیشین از دست می‌دهند و به دورنمایی که سرمایه در غرب، با اتکاء به انقلاب تکنولوژیک ترسیم می‌کند متمایل می‌گردند. این تحولی بازگشت‌ناپذیر است. بحران سوسیالیسم و رادیکالیسم غیرکارگری بحرانی ناشی از چرخش پایگاه اجتماعی این جریان‌ات به راست است.

در سطح سیاسی و پراتیکی رادیکالیسم و سوسیالیسم غیر پرولتری عرصه‌های سنتی فعالیت خود را از دست می‌دهد. افول جنبش اتحادیه‌ای در اروپا، افول جنبش‌های "چپ" دانشجویی، افول جنبش‌های خلقی "ضد امپریالیستی" در کشورهای تحت سلطه، عرصه عمل سیاسی کمونیسم و سوسیالیسم عملاً موجود را بشدت محدود می‌کند. همه شواهد دال بر اینست که در سال‌های آتی جریان‌ات شبه‌سوسیالیستی به حاشیه صحنه سیاسی رانده می‌شوند.

بحران سوسیالیسم بورژوائی اوضاع کل جنبش کارگری و جریان‌ات سوسیالیستی انقلابی را بشدت تحت تاثیر قرار می‌دهد. انزوای سوسیالیسم بورژوائی و چرخش طبقات میانی به راست در کشورهای صنعتی و تحت سلطه کل جنبش کارگری و مارکسیستی را در موقعیت نامساعدی قرار می‌دهد. کمونیسم رادیکال موجود تا امروز نتوانسته است عرصه و قلمرو فعالیتی متفاوت از این جریان‌ات بیابد. همان خلقها و روشنفکرانی که پایه سوسیالیسم غیر پرولتری بوده‌اند مخاطبین و موضوع کار اصلی جناح‌های رادیکال‌تر و

به مارکسیسم نزدیکتر را هم تشکیل میداده اند. در واقع موجودیت کمونیسم رادیکال از یک جریان انتقادی و گروه فشاری بر رویونیسم و سوسیال دموکراسی فراتر نرفته است. پایگاه اجتماعی و موضوع کار مارکسیسم رادیکال دوره ما چندان با سوسیالیسم بورژوائی و پوپولیسم تفاوتی ندارد. بحران این جریانات و افول آنها منتقدین چپ آنها را نیز به انزوا میکشاند و محدود میکند. سمپاتی به ایده آلهای سوسیالیستی و انتقاد سوسیالیستی به جامعه موجود، با توجه به تجربه شکست خورده آنچه که در اذهان عمومی بهرحال با سوسیالیسم تداعی شده بود، کاهش مییابد و تخطئه چشم اندازهای سوسیالیستی و تلاش برای تحقق آن رواج مییابد. نفوذ مارکسیسم در میان روشنفکران کاهش مییابد و حمله به مارکسیسم بعنوان مکتبی که دوران سپری شده و از بوته آزمایش شکست خورده بدر آمده است دست بالا پیدا میکند. سوسیالیست بودن و فراخوان انقلاب سوسیالیستی دادن در فضای یاس ناشی از عقب نشینی و انفعال جریانات بورژوا- سوسیالیست دشوارتر میگردد. اوضاع جاری انقباض اجتماعی کل سوسیالیسم تاکنونی، اعم از چپ و رادیکال یا راست و رفرمیست، را به همراه میآورد.

کمونیسم کارگری، پتانسیلها و موانع

تمام تحولات فوق از نظر کمونیسم کارگری تحولاتی دولبه و متناقض اند. بحران جریانات شبه سوسیالیست جنبش کارگری را از رهبری فی الحال موجود آن محروم میکند و بناگزیر به معنای کاهش قدرت عمل طبقه در مبارزه روزمره برای اصلاحات است. از سوی دیگر فرجه برای شکل گیری جریانات کمونیست کارگری در راس جنبش کارگری گشوده میشود. افت جنبشهای خلقی طبقات میانی را از عرصه اعتراض به نظم موجود کنار میراند، ولی از سوی دیگر خصلت طبقاتی اعتراض اجتماعی را با شفافیت بیشتری عیان میسازد. ورشکستگی نظری سوسیالیسم بورژوائی اعتبار عمومی مارکسیسم را در سطح جامعه به زیر سوال میبرد و از سوی دیگر امر شکل دادن یک روایت تحریف نشده و رادیکال از تئوری انقلابی مارکس را ساده تر میکند. بسیاری صفوف مبارزه سوسیالیستی را ترک خواهند کرد، و در عین حال سوسیالیسمی که برجای خواهد ماند خصلت کارگری تر و رادیکالتری بخود میگیرد. آنچه باید به آن توجه کرد اینست که در حالی که همه تحولات منفی در سیر خودبخودی اوضاع بطور اجتناب ناپذیری رخ خواهند داد، تحولات مثبت کلا منوط به پراتیک آگاهانه و نقشه مند کمونیسم کارگری است. اما این پراتیکی است که از مجموعه پیش شرط های عینی برای موفقیت برخوردار

است. رادیکالیسم کارگری به تنها شکل ممکن رادیکالیسم بدل میشود. هیچ زمان چون امروز شرایط برای تبدیل تئوری کمونیسم به یک نیروی مادی اجتماعی فراهم نبوده است. هیچ زمان چون امروز طبقه کارگر به کمونیسم و فقط به کمونیسم نیاز نداشته است. و هیچ زمان چون امروز شرایط مادی برای تبدیل کمونیسم کارگری به زنده‌ترین و قدرتمندترین جریان اعتراضی مهیا نبوده است. رشد و توسعه تولید سرمایه‌داری، قدرت عظیم پرولتاریا در تولید در مقیاس جهانی، ورشکستگی سیاسی تمام جریاناتی که کارگران را از انقلاب علیه کل نظم موجود برحذر میداشتند همه گویای پتانسیل عظیم کمونیسم کارگری است.

اما این پراتیک، انسانهای مناسب خود و احزاب مناسب خود را طلب میکند. نقطه ضعف اساسی اینجاست. در حالی که آوار سوسیالیسم غیر پرولتری بر سر همه فرو میریزد، کمونیسم کارگری از کمترین پشتوانه نظری و انتقادی، سنت مبارزاتی، سازمان و کادرها برخوردار است. این مساله‌ای است که توجه عاجل طرفداران این خط مشی را طلب میکند.

توضیحی درباره "اوضاع بین‌المللی و موقعیت کمونیسم"

"اوضاع بین‌المللی و موقعیت کمونیسم" یکی از گزارشهای کمیته مرکزی به کنگره سوم حزب کمونیست ایران است. کنگره این گزارش را تصویب نمود و خواستار انتشار بیرونی آن شد. این سند نوشته رفیق منصور حکمت است و پلنوم سیزدهم کمیته مرکزی حزب، در اوایل دیماه ۶۷، آنرا تصویب نمود. در بسوی سوسیالیسم ۳، دوره دوم، مهرماه ۱۳۶۸ بچاپ رسید.

